





ترحم هم، دلسوزی برای خود است. می توانم در دست هایم احساس کنم تا زمانی که بمیرم (مکت) می توانستم نگاه داشته باشم (مکت) ولی دادمش به سگ.

مردی که امتناع ورزیده است، مردی که در مقایسه با جمله ای که در آن از مرگ خود یاد می کند از روز مرگ مادرش با احساس ضعیف تری حرف می زند. تا روز مرگش، تا آن روز احساس توپ سیاه کوچکش را به یاد خواهد داشت. (و وقتی که کلمه توپ سیاه کوچک را در دفترش می خواند، باز تعجب می کند).

کراپ از درون همه چیز تصویری دارد، همین طور از درون خودش. در تعادلی خاطره انگیز. کراپ ۶۹ ساله نمی تواند خودش را با شنیدن شرح این تصاویر آزار بدهد. تصاویری که سرشار از امید کارهای بزرگ برای امروز او بوده اند. آرزوهایی که تحقق نیافته اند و تحقق نخواهند یافت؛ چون دست نیافتنی هستند. ما می شنویم که کراپ در قسمت هایی به شرح واقعیاتش می پردازد، مخصوصاً در قسمتی که می گوید:

«در نهایت برایم واضح است که تاریکی ای که همیشه سعی در مهار آن داشته ام، بخش اعظم واقعیت من است. مردی که سعی در مهار تاریکی دارد، چیزی که کراپ ۳۹ ساله در خود می بیند: مردی که باید آن را چون موهبتی بزرگ داشته باشد. این بیش تر یک افشاگری، یا رازگشایی به نظر می رسد.

کراپ ۶۹ ساله با شنیدن حرف هایی که به نظرش چرنیبات پر از لاف و گزاف است، عصبانی می شود و ناسزا می گوید. نوار را جلو می برد و اتفاقی آن را میان ماجرای وداع کراپ با عشق در ۳۹ سالگی نگه می دارد و به دنبال آن یک کادانس رمانتیک در گوشش طنین می اندازد. «صورتم بر سینه هایش افتاده بود و دست هایم را به دورش حلقه کرده بودم. ما بدون هیچ حرکتی آرام با هم خوابیده بودیم؛ ولی امواج، زیر ما حرکت کردند و ما را هم آرام به حرکت درآوردند. بالا و پایین و از این پهلو به آن پهلو».

کراپ نوار را عقب می برد تا دوباره آن را تکرار کند و در همین حین یادداشت مربوط به آن را هم می خواند. جریانی سیال و مهیج و شگفت به نحوه ای بی نظیر ایقاع می شود: کراپ و آن زن در یک کرجی روی آب شناور هستند. این آخرین رابطه عاشقانه آن ها قبل از توافق در مورد قطع رابطه شان است: «چشمان زن وقتی که او به آسمان نگاه می کند در اثر تابش مستقیم نور کمی بسته می شوند. من روی او خم می شوم تا چشمانش در سایه ام قرار گیرند. و دوباره چشم هایم باز می شوند. چشم ها! می گوید چشم های او نیستند» و او یادآور می شود چگونه بازتاب تصویر خودش را در آن ها یافت. بعد از ترک کردن او و ترک کردن عشق این نوار را ضبط می کند و این بر توصیف خونسردانه واقعیات صحنه می گذارد ولی خونسردی از بین رفته است.

«(مکت کوتاه) بگذار وارد کنم. (مکت) بهم چسبیده از میان آب ها می گذشتند. چگونه خوابیده بودند! آه می کشیدند، قیل از جدایی! (مکت) کنار او خوابیده بودم. صورتم بر سینه هایش افتاده بود و دست هایم را به دورش حلقه کرده بودم. ما بدون هیچ حرکتی آرام با هم خوابیده بودیم؛ ولی امواج زیر ما حرکت کردند و ما را به هم به حرکت درآوردند بالا و پایین. از این پهلو به آن پهلو».

کراپ ۶۹ ساله یک دائم الخمر تقریباً عقیم است. او نوار را با عصبانیت از دستگاه بیرون می کشد؛ ولی دوباره قسمت وداع با عشق را تکرار می کند: «... ولی امواج زیر ما حرکت کردند و ما را به حرکت درآوردند بالا و پایین و از این پهلو به آن پهلو» این بار کراپ اجازه می دهد که ادامه حرف هایم از نوار پخش شود... «بهترین سال های عمر من تبا»

کراپ ۶۹ ساله در حال گوش کردن است. در بخشی از نوار کراپ به عیسی مسیح و افسوس هایش و عزم هایش اشاره می کند. در جایی دیگر کراپ با شنیدن آماری راجع به خوردن مشروب از جا می پرد. بیش از هزار و هفتصد ساعت را در بار گذرانده بود. کراپ فقط یک زندگی منحصر به سکن نمی خواست و حالا که کراپ ۶۹ ساله به صدای ضبط شده خودش در ۳۹ سالگی گوش می کند، می شنود که کراپ ۳۹ ساله شخصیت خودش را در ۲۸ سالگی به مسخره می گیرد. کراپ ۳۹ ساله کراپ ۲۸ ساله را مقبول نمی داند! کراپ هنوز هم زیاد مشروب می خورد اما فقط زمانی که تنه است و نه در بار. هنوز هم به موز اعتیاد دارد چیزی که خودش در سی و نه سالگی مذمت می کرد و هنوز هم دچار مشکل یبوست است. ما می فهمیم زندگی جنسی کراپ دیگر چیزی را به خود اختصاص نمی دهد؛ ولی به نظر می رسد که این امر نتیجه تصمیمات خود کراپ بوده باشد و به اراده او هم مربوط نیست.

زندگی او، بیش تر وقف عادتش، که همان ضبط صدای نوار است، می شود. توصیف خوب آلك رید نیز دید ما را به مسأله عمیق تر می کند: «وقتی ما خوب به صداها گوش می کنیم از وجود سه نمونه صدای متفاوت آگاه می شویم و تدریجاً یک میزان برای روایت داستان تشخیص می دهیم که دارای ضرب تغزلی آرام و کشداری است و آهنگی تند و کنایه آمیز دارد، همین طور با مکت هایی که به منظور تغییر ریتم ها وجود دارند مواجه می شویم. از تأثیر متقابل ریتم ها کم کم به این نتیجه می رسیم که کراپ سی و نه ساله توسط دو عنصر اساساً متضاد در شخصیتش صدمه دیده است و وجود کشمکش هنوز پیرمرد را، که جلوی ما پشت میز نشسته است، عذاب می دهد».

آنچه بیان شد امری است کاملاً مشهود. همچنین صحیح است که بگوییم بکت این ریتم ها را در بطن گفتارها جای داده است و آن ها را در بینش بازیگر رها نکرده است. مثال آقای رید درباره احساس کراپ در روزی که مادرش می میرد (در ماه نوامبر) همه چیز را روشن می کند. نکته اصلی مثال عادت بی تفاوتی کراپ است. او بیرون کانال نشسته است و به پنجره اتاق آن زن نگاه می کند و با خود می گوید: ای کاش او رفته بود. (آرزو به واسطه همدردی است؟ یا بی تابی؟ و یا کسالت؟) کراپ ۳۹ ساله از کلمه مهجوری که به معنای بیوگی است، استفاده می کند. کراپ ۶۹ ساله نمی تواند معنای این کلمه (Viduity) را به خاطر بیابورد و دستگاه را خاموش می کند تا معنی واژه را در لغتنامه پیدا کند. کراپ ۳۹ ساله از این کلمه و کلمات مشابه آن زیاد استفاده کرده است که این کارش بیش تر نشان دهنده خصلت ملانقطی مغرورانه اوست. در هر صورت فهمیدن معنای واژه خللی در ادامه تفحص او ایجاد نمی کند؛ هر چند کارش را مشکل می کند. کراپ ۳۹ ساله که کنار کانال نشسته است، می بیند که کرکره اتاق مادرش پایین می رود. در همین حال توپ خود را به طور اتفاقی برای سگ سفید کوچکی می اندازد: «اتفاقاً دنبالش گشتم و آنجا نبود. صحیح و سالم. توپ را گرفتم و چند لحظه ای نشستم. سگ پنجه های خود را روی من می کشید و واق واق می کرد. (مکت) لحظه ها. لحظه های او. لحظه های من. (مکت) لحظه های آن سگ. (مکت) بالاخره توپ را به طرف پوزه او بردم. سگ آرام آن را به دهان گرفت. یک توپ لاستیکی کهنه سیاه توپ پر و کوچک. (مکت) می توانم در دست هایم احساس کنم تا وقتی که بمیرم. (مکت) می توانستم آن را نگه دارم. (مکت) ولی دادمش به سگ. (مکت) آه خب...»

در اینجا دو ریتم وجود دارد: ۱. ریتم تغزلی کشدار در آنجا که می گوید: لحظه ها، لحظه های او. لحظه های من. ۲. صوت تعجبی و کنایه آمیز در جایی که می گوید: لحظه های آن سگ.

شده‌اند. زمانی که شانس برای خوشبخت شدن وجود داشت. ولی حالا دیگر من آن سال‌ها را نمی‌خواهم. با این آتشی که حالا در من وجود دارد، نمی‌خواهم به آن سال‌ها برگردم».

نه، او از وداع با عشق گفته است و وداع با دنیای انسان‌ها و با بینشی، که مربوط به آگاهی درونش است، شاهکارش را به وجود آورده است. بهتر نبود که سفره دلش را باز نمی‌کرد؟ ما می‌بینیم که آتش درونش - آتش ۳۹ سالگی‌اش - خاکستر شده است. دیگر چه باقی مانده بود؟ دوباره نوار را تکرار می‌کند: آخرین عشق، آهنگ و وزن‌های تغزلی محدود به یک صدای ضبط‌شده برای استفاده مکرر، یک تصویر، یک ریتم که به طور حتم اثرش با تکرار و بازگویی تحلیل می‌رود؛ چون این ندایی است که از دورترین وجه مرگ به گوش می‌رسد. همیشه آرام‌ترین و متین‌ترین نویسندگان درگیر کاوش پرسونا‌هایی هستند که اعتکاف گزیده‌اند. دری که آن‌ها به روی دنیای خاکستری خود می‌بندند روی محوری جلو و عقب می‌رود که همان عشق است و اشباع از عشق و عدم پذیرش درخواست‌های عاشقانه دیگران. کراپ یک هم (Hamm) کوچک‌تر است، منفعل و وارفته است و داستان نوارهایش به کوشش‌های هم شباهت دارد. یک هم عاری از ادا و اصول و هیجان است؛ نه یک بازیگر تراژیک بلکه یک دلک آحمق سیرک است که کسی نیست که توی سرش بزند. فاقد انرژی است، مشروب می‌خورد، دائم در حال وول خوردن است و تا خرخره موز می‌خورد. قسمت‌هایی از گذشته ثبت شده‌اش را از دفترش انتخاب می‌کند و می‌خواند. این یک جهنم است و شاید یک برزخ بدون امید رهایی. نه یک برزخ نمی‌تواند باشد. یک برزخ بدون روزنه، یک جهنم پروتستانی است.

کار ساموئل بکت در سنت روحانی که بالاخص شخصیت پروتستانی را شکل داده به همراه دارد: بیان شخصی و برخورد بی‌نتیجه با وجدان. ممکن است فکر کنیم که این دو اعتراف بدون آموزش و یا بدون طلب بخشایش را در بر دارد؛ تحت‌تأثیر عوارض ناشی از اسکولاستیسم؛ چون هیچ بشری نمی‌تواند بی‌امرزد و ارتباط با خدا هم فراموش شده و یا به دست نیامده است.

رفورمیست‌ها جهان مقدس مسیحیت را ترک کردند؛ چون در نظر آن‌ها دین دیگر کارآمد نبود ولی باز تجربه آن را مایه رستگاری شناساندند. (اصول حاکم بر آموزش در قرون وسطی که مورد تحلیل موشکافانه و دقیق جویس بود جدا از ضرر باورهای او، حرکتی نو محسوب می‌شد.) آنگاه ادبیات مسیحیت اصلاح شده روایتی و کلیسایی شد و باز گرفتار بازگشت به اصل وجدان گردید. این‌ها بی‌هیچ منظور مقوله‌های منحصراً پروتستانی هستند؛ ولی ممکن است هنوز بگوییم که تصویرهای بکت از بی‌پایانی - انسان‌هایی که انتظار می‌کشند و منتظر می‌مانند، آن‌هایی که دوباره می‌سازند و دوباره می‌سازند، آدم‌هایی که در زندان تصمیماتی که در گذشته اتخاذ کرده‌اند گرفتارند و نیرویی ندارند تا زمانی که قدرتی بر آن‌ها اثر کند - با یک عادت ذهن مطابقت دارند که از قرن هفدهم یک شکل مذهبی ویژه پیدا کرده است. به طوری که پروتستان‌پروری بکت در میانه بحران ندانم‌گرایی عصر او قابل ملاحظه است. کراپ ۳۹ ساله همان طور که تصور کرده بود، یک لحظه را ثبت کرده، مثل یک لحظه تبدیل. او گفته بود که نور دیده است. در تجلیل از تاریکی

درونش - اضمحلال توفان و ظلمت من - حکمی که در معرض شنیدن ما هم قرار ندارد جاری می‌شود. با روشنایی آتش - آتشی که مطمئناً آتش درون من است - نوار ضبط شده کراپ در ۳۹ سالگی با آهنگی حاکی از رضایت تمام می‌شود. در عوض وقتی بعد از سی سال هم که می‌تواند به قضاوت بنشیند، لحظه‌ای را ثبت می‌کند که فاقد هرگونه نور و گرماسی و چیزی نیست که روند زندگی او را عوض کند.

داستان‌ها و نمایشنامه‌های بکت اعترافات تکراری انسان‌هایی هستند که اعتکاف گزیده‌اند و هیچ چیز جز زبان برایشان باقی نمانده که با آن زندگی کنند. زبان قدیمی، زبان جدید و کار امروز این انسان‌ها نیز همین است. ■

